

## نسبت قلمرو حوزه خصوصی با حوزه اختیارات ولایت مطلقه فقیه با تأکید بر اندیشه سیاسی امام خمینی (ره)<sup>۱</sup>

رشید رکابیان<sup>۲</sup>

حسن نقیان،<sup>۳</sup>

حامد مشکوری نجفی<sup>۴</sup>

### چکیده

بالاترین میزان اختیاراتی که فقهای شیعه برای فقیه جامع شرایط در محدوده زعامت و حکومت قائل شده‌اند، «ولایت مطلقه» نامیده می‌شود. در این مقاله با توجه به چالش‌ها و شبهاتی که درباره ولایت مطلقه فقیه وجود دارد به این پرسش پرداخته شده است که صلاحیت‌ها و حدود اختیارات ولایت مطلقه فقیه و رابطه آن با حوزه خصوصی چیست؟ با توجه به شبهات مطرح شده درباره اختیارات ولایت مطلقه فقیه، موضوع را با روش تحلیلی-توصیفی پاسخ داده شده است. مهم‌ترین نتایج و یافته‌های این پژوهش بر اساس اندیشه امام خمینی عبارت است از: ۱- محدوده اختیاراتی که فقیه جامع شرایط برای اداره جامعه اسلامی در زمان غیبت دارا می‌باشد، ولایت مطلقه نامیده می‌شود؛ ۲- قلمرو این اختیارات تنها امور حکومتی و عمومی جامعه است و در نتیجه امور خصوصی و شخصی افراد را دربر نمی‌گیرد؛ ۳- از آنجا که اداره جامعه به نحو احسن فقط از طریق رعایت مصالح عمومی امکان‌پذیر است، قید دیگر ولایت مطلقه، لزوم مراعات مصالح عمومی است؛ ۴- مقصود از اطلاق ولایت، بی‌قید و شرط بودن آن نیست، بلکه «محدود بودن به امور عمومی» و «لزوم رعایت مصالح عمومی» است؛ ۵- بدیهی است که هرگاه منافع شخصی افراد در مقابل مصالح عمومی جامعه قرار گیرد، ترجیح با مصالح عمومی است و تنها در این مورد است که ولی فقیه می‌تواند در امور خصوصی مردم تصرف نماید، چراکه اصولاً در این صورت، راه دیگری برای تأمین مصالح عمومی مردم وجود ندارد.

**واژگان کلیدی:** ولایت، اطلاق، ولایت مطلقه فقیه، حوزه عمومی، حوزه خصوصی، امام خمینی.

تأیید: ۱۴۰۱/۱۱/۵

۱. پذیرش: ۱۴۰۱/۹/۲۵

۲. دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آیت الله بروجردی (ره)

۳. عضو هیئت علمی دانشگاه آیت الله بروجردی (ره)

۴. دکترای علوم سیاسی و مدرس دانشگاه آیت الله بروجردی (ره)

## جستار سیاسی

حفظ و صیانت از عزت و کرامت انسانی در هر اجتماع در گرو توجه به فرد و دولت و به رسمیت شناختن حدود و حوزه هر یک از آنها است. در یک نظام خودکامه کرامت انسان از آن جهت مورد خدشه قرار می‌گیرد که دولت برای دخالت خود در حوزه خصوصی، مرزی قائل نیست و زندگی افراد و حقوق شخصی آنان در معرض تجاوز و تعدی دولتی است. از جهت دیگر محروم کردن دولت از داشتن اختیارات لازم در حوزه فعالیت خود یعنی حوزه عمومی، دولتمردان را در ایجاد نظامی کارآمد ناتوان می‌کند و ناکارآمدی نظام سیاسی در انجام وظایف خود که از جمله آنها مقابله با تهاجمات خارجی، ایجاد نظم و امنیت و تأمین نیازهای اولیه جامعه است، خطر دیگری است که منجر به خفت و خواری مردم می‌شود.

در نظریه ولایت مطلقه فقیه با به رسمیت شناختن حوزه خصوصی و رعایت آن، از طرفی حقوق و آزادی‌های مشروع افراد تضمین گردیده و از طرف دیگر، با اعطای کلیه اختیارات حکومتی پیامبر اعظم (ص) و ائمه اطهار (ع) به ولی فقیه، امکان بهره‌مندی جامعه اسلامی را از نظام سیاسی کارآمد و مبتنی بر عدالت اسلامی، فراهم می‌آورد.

این مقاله علاوه بر بررسی رعایت حوزه عمومی و حوزه خصوصی در نظریه ولایت مطلقه فقیه، مسائل نوین دیگر که عبارت‌اند از ۱- رعایت حوزه خصوصی در نظریه ولایت مطلقه فقیه و ۲- رعایت حوزه عمومی در این نظریه را بر اساس اندیشه سیاسی امام خمینی اثبات می‌کند.

### ۱. مفهوم‌شناسی

#### ۱-۱. مفهوم ولایت

ولایت (به فتح واو) به معنای نصرت است و به کسر واو به معنای تصدی و صاحب‌اختیاری یک کار است؛ گفته شده است که معنای هر دو یکی است و حقیقت آن همان تصدی و صاحب‌اختیاری است (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴، ص ۸۸۵). این کلمه در معنای تصدی امور سیاسی و حکومتی از دیرباز در کتب فقهی به کار رفته است. استعمال

کلمه «ولایت» در این معنا، در اولین آثار فقهی اسلامی مانند مقنعه شیخ طوسی تا دوران معاصر، به چشم می‌خورد (جعفرپیشه، ۱۳۸۰، ص ۷۰). این واژه در زبان عربی از ماده «ولی» گرفته شده و به معنای نزدیکی و قرب است (ر.ک: قزوینی رازی، ۱۳۹۹، ج ۶، ص ۱۴۱؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵، ص ۱۷۳۲؛ فیومی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۳۹۶؛ مرتضی زبیدی، ۱۳۸۵، ج ۱۰، ص ۳۹۸). ولایت به سه معنا استعمال شده است: ۱- دوست، ۲- دوست‌دار، ۳- یاور (ر.ک: منتظری، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۵۵). لفظ «ولایت» افزون بر سه معنای مذکور، به دو معنای «سلطنت و چیرگی» و «رهبری و حکومت» استعمال شده است (فیومی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۳۹۶). لفظ «ولایت» هنگامی که در مورد فقیه به کار می‌رود، مراد از آن، همان حکومت و زمامداری امور جامعه است.

## ۲-۱. ولایت مطلقه فقیه

مقصود از «اطلاق» در عبارت «ولایت مطلقه فقیه» شمول و مطلق بودن نسبی است، در مقابل دیگر ولایت‌ها که جهت خاصی در آنها موردنظر است.

فقیها وقتی اقسام ولایت را نام می‌برند، محدودهٔ هریک را مشخص می‌کنند، مثلاً ولایت پدر و دختر در امر ازدواج، ولایت پدر و جدّ در تصرفات مالی فرزندان نابالغ، ولایت عدول مؤمنین در حفظ و حراست اموال غائبین، ولایت وصی یا قیّم شرعی بر صغار و مانند آن... که در کتب فقهی به تفصیل از آنها بحث شده است؛ ولی هنگامی که ولایت فقیه را مطرح می‌کنند، دامنه آن را در رابطه با شئون عامّه و مصالح عمومی امت، گسترده‌تر می‌دانند، بدین معنا که فقیه شایسته که بار تحمّل مسئولیت زعامت را بر دوش می‌گیرد، در تمامی ابعاد سیاست‌مداری، مسئولیت دارد و در راه تأمین مصالح امت و در تمامی ابعاد آن، باید بکوشد و این همان «ولایت عامّه» است که در سخن گذشتگان آمده و مفاد آن با «ولایت مطلقه» که در کلمات متأخرین رایج شده، یکی است.

بنابراین مقصود از «اطلاق»، گسترش دامنه ولایت فقیه است تا آنجا که «شریعت» امتداد دارد و مسئولیت اجرایی ولی فقیه در تمامی احکام انتظامی اسلام و در رابطه با تمامی ابعاد مصالح امت می‌باشد و مانند دیگر ولایت‌ها یک بعدی نخواهد بود.

اساساً اضافه شدن «ولایت» بر عنوان «فقیه» که یک وصف اشتقاقی است، خود موجب تقیید است و وصف فقاہت آن را تقیید می‌زند؛ زیرا ولایت او از عنوان فقاہت او برخاسته، لذا ولایت او در محدوده فقاہت او خواهد بود و تنها در مواردی است که فقاہت او راه دهد. بنابراین، اضافه شدن ولایت بر عنوان وصفی و تفسیر «مطلقه» به معنای نامحدود بودن، از نظر ادبی و اصطلاح فقهی، سازگار نیست؛ از این رو، اطلاق -در اینجا- در عنوان وصفی محصور می‌باشد و این‌گونه اطلاق در عین تقیید و تقیید در عین اطلاق است و هرگز به معنای نامحدود بودن ولایت فقیه نیست؛ لذا این اطلاق، اطلاق نسبی است و در چارچوب مقتضیات فقه و شریعت و مصالح امت، محدود می‌باشد. اصولاً ولایت فقیه، مسئولیت اجرایی خواسته‌های فقهی را می‌رساند که این خود محدودیت را اقتضا می‌کند و هرگز به معنای تحمیل اراده شخص نیست، زیرا شخص فقیه حکومت نمی‌کند، بلکه فقه او است که حکومت می‌کند.

### ۳-۱. حوزه خصوصی

حوزه به معنای ناحیه و حدود (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۲: ۲۳۴؛ معین، ۱۳۸۶: ص ۳۲۳) و واژه خصوصی به معنای ویژه، اختصاصی، خارج از نظارت و حوزه کارهای دولتی و در مقابل دولتی ترجمه شده است (همان). در تئوری انتقادی «حوزه عمومی»<sup>۱</sup> و «حوزه خصوصی»<sup>۲</sup> به عنوان مفهوم خاص مطرح شده است. این مفهوم اولین بار به وسیله یورگن هابرماس<sup>۳</sup> در کتاب تحول ساختاری حوزه عمومی-کاوش در جامعه بورژوازی مطرح گردید. او در این کتاب به طور تاریخی و جامعه‌شناختی میزان ارتقاء و افول حوزه عمومی را به معنایی که خود از این عبارت اراده کرده، توضیح داده است.

۱. Public Sphere
۲. Private Sphere
۳. Jurgen Habermas

در نظریه هابرماس سه حوزه خصوصی، عمومی و دولتی وجود دارد: حوزه عمومی شامل حوزه عمومی سیاسی، حوزه عمومی ادبی (کلوپ‌ها و مطبوعات) و شهر (بازار محصولات فرهنگی) است؛ حوزه خصوصی نیز شامل قلمرو مبادله کالا و کار اجتماعی (که هابرماس آن را «جامعه مدنی» می‌نامد) و فضای صمیمی خانواده است و حوزه دولتی نیز شامل دولت (قلمرو سیاست) و دربار (محفل اشرافی-درباری) است (هابرماس، ۱۳۸۳، ۵۷).

حوزه خصوصی در این نظریه علایق خصوصی و جزئی افراد در تمامی فعالیت‌های آنها در جهت کسب منافع شخصی را شامل می‌شود. حوزه دولتی به علایق کلی و انضمامی افراد که به شکل قدرت عمومی نمایان می‌شود ارتباط پیدا می‌کند و حد فاصل این دو حوزه، حوزه عمومی است. این حوزه به مجموعه‌ای از کنش‌ها و نهادهای فرهنگی اطلاق می‌شود که این امکان را به افراد می‌دهد تا فراتر از منافع خصوصی و حزبی و فارغ از دخالت دولت، درباره مسائل کلان و عمومی، به اظهارنظر و بحث و گفت‌وگوی آزاد پردازد تا از این طریق به اجماع، توافق و علایق کلی و انضمامی دست یابند (براتعلی پور، ۱۳۷۸، ۸).

آنچه در این مطالعه مدنظر است معنای متعارف و لغوی است و به‌طور دقیق‌تر منظور از حوزه عمومی ناحیه‌ای است که تحت کنترل و نظارت و به‌طور کلی قدرت دولت قرار دارد و منظور از حوزه خصوصی نیز ناحیه‌ای است ویژه افراد و گروه‌ها که خارج از نظارت و قدرت دولتی است. این معنا شامل مواردی از قبیل آزادی‌های فردی و گروهی، آزادی احزاب، آزادی بیان و قلم و... را می‌شود؛ همچنین این معنا شامل اختیارات و حقوقی می‌شود که مرتب بر زوجیت و ملکیت است.

## ۲- تبارشناسی و ساختارشناسی «ولایت مطلقه فقیه»

تبارشناسی بدین معنا است که بدانیم مسئله تحقیق مربوط به چه گستره‌ای از علوم است و از ابزارها و روش‌های متناسب آن علم به حل مسئله بپردازیم و ساختارشناسی بدین معنا است که بدانیم ساختار منطقی، محتوایی و زبانی مسئله چیست تا بر آن اساس

پژوهش را سامان دهیم (قراملکی، ۱۳۸۳، ص ۱۲۹-۱۳۰). بی‌توجهی به این دو مسئله باعث خلط مبانی و معانی در علوم و حوزه‌های مفهومی می‌گردد؛ از جمله مواردی که به این آفت مبتلا است اصطلاح ولایت مطلقه فقیه (در مقابل ولایت مقیده) است؛ زیرا این عبارت، اصطلاحی فقهی است و معنا و مفهوم خاصی در این حوزه و گستره علمی دارد، ولی بسیاری، آن را با اصطلاح سیاسی حکومت مطلقه (در مقابل حکومت مشروطه) خلط کرده و آن دورا به یک معنا تلقی کرده‌اند؛ درحالی‌که «اطلاق» در حکومت مطلقه به معنای عام، شمول و بدون هیچ قید و بندی است، اما ولی در ولایت مطلقه، نسبی و اضافی است، بدین معنا که در مقابل ولایت مقیده است؛ یعنی ولایت محدود به مسائلی از قبیل امور حسبیه و یا حدود و دیات و یا موارد اضطرار و ضرورت است، بدین معنا که قائلین به ولایت مطلقه فقیه معتقدند که ولایت و حکومت فقیه مشروط به هیچ‌کدام از قیود ذکر شده نیست و اجرای همه احکام اجتماعی اسلام بر عهده فقیه است (مکارم، ۱۳۷۸، ص ۵۱۲، جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۲۵۱).

نسبت قلمرو حوزه  
خصوصی با حوزه  
اختیارات ولایت  
مطلقه فقیه

بنابراین برخی از برداشت‌ها مانند موارد زیر می‌تواند ناشی از خلط این دو حوزه معرفتی با یکدیگر باشد:

۱. برخی ولایت مطلقه فقیه را استمرار روند تجربه دولت مطلقه پس از مشروطه که تا پایان سلطنت پهلوی ادامه یافت، دانسته‌اند (میرموسوی، ۱۳۸۴، ص ۲۴۴).
۲. گفته شده است که «ولایت مطلقه ولایتی است فارغ از هر قیدی، بدون لزوم احراز مصلحت در امور عمومی یا خصوصی، ولایت استقلالی که جواز تصرف ولی، اراده وی است» (کدیور، ۱۳۷۹، ص ۱۲۳).
۳. برخی ولایت مطلقه را بدان معنا گرفته‌اند که ولایت بر مردم است مانند کودکان و مجانین حق رأی و ... که مردم هیچ‌گونه اختیاری بر اموال و نفوس خود ندارند و همه باید جان بر کف مطیع اوامر ولی امر خود باشند و هیچ شخص یا نهاد، حتی مجلس شورا، را نشاید که از فرمان مقام رهبری سرپیچی و تعدی نماید (حائری یزدی، ۱۹۹۵، ص ۲۱۹).

ضمن مباحث بعدی نیز روشن خواهد شد که ولایت مطلقه فقیه در عین حال که کلیه اختیارات لازم را برای تصدی امور مملکتی و تأمین مصالح اجتماعی در اختیار حاکم اسلامی قرار می‌دهد، به هیچ وجه تناسبی با دولت‌ها و حکومت‌های مطلقه نداشته و همواره مشروط به رعایت مصالح و شؤون اجتماعی، عدالت اسلامی، و اصول و قوانین کلی اسلام است.

کلام مرحوم آیت‌الله سید عبدالاعلی سبزواری (م ۱۴۱۴ق) نمونه روشنی است که بیان می‌کند ولایت مطلقه فقیه به چه اعتبار مطلق است:

«هل یشبث للفقیه الجامع للشرائط ما ثبت للمعصوم (علیه السلام) من الولاية علی المسلمین فی جمیع ماله دخل فی شؤونهم الاسلامیة مما تقدم التعرض لبعضه، او لیس له الا منصبی الافئاء و القضاء قولان» (سبزواری، ۱۳۸۸، ج ۱۶، ص ۳۶۵)؛ یعنی در اینکه برای فقیه جامع الشرائط ولایتی است که برای معصومین (ع) در تمام آنچه که مربوط به شؤون اسلامی که قبلاً برخی از آنها ذکر شد و یا برای او تنها منصب فتوا دادن و قضاوت کردن است، دو نظر وجود دارد.

نویسنده پس از توضیح آنکه این نزاع صغروی است، یعنی ناشی از آن است که برخی معتقدند اصولاً فقیهی که شرایط این نوع ولایت (از قبیل عدالت، فقاہت همراه با مدیریت و...) را داشته باشد یافت نمی‌شود، می‌گوید: «فاذا وجد من اتصف بتلك الصفات تنطبق علیه الولاية المطلقة قهراً شاء او لم يشاء؛ پس هرگاه فقیهی که صفات تعیین شده را داشته باشد پیدا شود به طور قهری ولایت مطلقه بر او منطبق می‌شود، چه خود مایل باشد و یا نباشد» (همان).

در این کلمات کاملاً روشن است که مباحث مربوط به اطلاق کلی و حکومت مطلقه اصولاً در این وادی مطرح نیست.

کلمات امام خمینی در کتاب بیع پس از ذکر ادله ولایت مطلقه فقیه نیز نمونه دیگری است که بیانگر این معنا است: «از آنچه که گذشت نتیجه می‌گیریم که ولایت فقها در هر آنچه که برای معصومین (ع) به اعتبار حاکمیت آنها بر امت ثابت شده است، ثابت می‌شود. اگر بخواهیم موردی را از این قاعده کلی خارج نماییم نیاز به دلیلی داریم که

نشان دهد که آن مورد به خصوص به معصومین (ع) اختصاص دارد» (خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲، ۴۸۸).

سخنان امام خمینی در کتاب ولایت فقیه نیز نشان دهنده آن است که منظور ایشان از اطلاق، اختیارات حکومتی ای است که معصومین (ع) داشته‌اند؛ اختیاراتی که لازمه هر حکومت و نظام سیاسی برای اداره جامعه است: «فضایل حضرت رسول اکرم (ص) بیش از همه عالم است و بعد از ایشان، فضائل حضرت امیر (ع) از همه بیش‌تر است، لکن زیادی فضائل معنوی، اختیارات حکومتی را افزایش نمی‌دهد. همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول و دیگر ائمه، صلوات الله علیهم، در تدارک سپاه و بسیج سپاه، تعیین ولات و استناداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند، خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است» (خمینی، ۱۳۶۵، ص ۴۰).

همچنین کلمات مرحوم صاحب جواهر در آنجا که توضیح می‌دهد، چرا ولایت فقیه بایستی مطلقه باشد؟ نشان دیگری بر این مدعی است: «اگر ولایت، تعمیم (اطلاق) نداشته باشد بسیاری از امور مربوط به شیعیان معطل می‌ماند. عجیب است که برخی در این مورد تردید می‌کنند؛ گویا آنها هیچ طعم فقه را نچشیده‌اند و متوجه لحن و رموز کلمات ائمه معصومین (ع) نشده‌اند و در منظور آنها دقت نکرده‌اند، در آنجا که می‌گویند: من علماء را بر شما حاکم، قاضی، حجت و جانشین قرار دادم و یا مواردی از این قبیل که نشان می‌دهد که آنان می‌خواهند در دوره غیبت، امور شیعیان در بسیاری از مسائلی که به آنها (علماء) مراجعه می‌کنند نظم و سامان داشته باشد» (نجفی، ۱۳۹۵، ج ۲۱، ص ۳۹۷).

## ۲-۱. ولایت بر اموال و نفوس

از جمله اصطلاحاتی که در مباحث مربوط به ولایت فقیه مطرح بوده و موجب ابهام آفرینی خصوصاً در مباحث مربوط به ولایت مطلقه فقیه شده است «ولایت بر اموال و نفوس» است. قائلین به ولایت مطلقه فقیه معتقدند که تمام وظایف و اختیارات حکومتی پیامبر اعظم (ص) به فقها نیز واگذار شده است؛ بنابراین در صورتی که ولایت بر اموال و



نفوس نیز جزو شئون حکومتی باشد، در زمره حدود ولایت فقیه قرار می‌گیرد؛ لذا آشنایی با این مفهوم در آشنایی با مفهوم ولایت مطلقه، دخالت مستقیم دارد؛ چراکه متأسفانه از این اصطلاح برداشت‌های مختلف و متناقض می‌شود که به‌عنوان مثال به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. محسن کدیور «ولایت بر اموال و انفس» را ولایتی می‌داند که به هیچ نوع مصلحت عمومی و یا شخصی مقید نیست. وی می‌گوید: «مراد از ولایت مطلقه ولایت بر اموال و انفس است، ولایت استقلالی به این معنا که اراده ولی سبب جواز تصرف و اعمال ولایت وی می‌باشد و مقید به هیچ مصلحتی برای مسلمانان یا مولی‌علیه خاص نمی‌باشد» (کدیور، ۱۳۷۹، ص ۱۲۱).

۲. حائری یزدی نیز با انتقاد شدید از مرحوم ملا احمد نراقی که ولایت فقیه را شامل «ولایت بر اموال و نفوس و ولایت بر امور حسبیه دانسته است»، می‌گوید: «ایشان شعاع حاکمیت و فرمان‌روایی فقیه را به سوی بی‌نهایت کشانیده و فقیه را همچون خداوندگار روی زمین می‌داند» (حائری یزدی، ۱۹۹۵، ص ۱۷۸).

حائری «ولایت مطلقه» را به معنای ولایت بر اموال و انفس می‌داند و در این مورد تعبیری دارد که قبلاً (در بحث ولایت مطلقه فقیه) اشاره کردیم که او در این خصوص می‌گوید: «معنای ولایت، آن هم ولایت مطلقه، این است که مردم همچون صغار و مجانبین حق رأی و مداخله و حق هیچ‌گونه تصرفی در اموال و نفوس و امور کشور خود ندارند و همه باید جان بر کف، مطیع اوامر ولی امر خود باشند و هیچ شخص یا نهاد، حتی مجلس شورا، را نشاید که از فرمان مقام رهبری سرپیچی و تعدی نماید» (همان، ۱۲۱).

موارد فوق نمونه‌هایی از برداشت‌هایی است که از این اصطلاح شده است، ولی اینکه آیا واقعاً قائلین به ولایت بر اموال و نفوس نیز چنین منظوری از این نوع ولایت دارند یا مفهوم دیگری مدنظر دارند، اشاره می‌شود.

مطالعه آثار امام خمینی (ره) نشان می‌دهد که ایشان ولایت مطلقه فقیه را شامل ولایت بر اموال و نفوس دانسته و یا اصولاً هر دو را به یک معنا تلقی می‌کند. در اینجا به برخی از

شواهد در این باره اشاره می‌شود تا اعتبار و اعتقاد به آن در نظریه ولایت مطلقه فقیه و اندیشه امام خمینی روشن گردد.

امام خمینی در کتاب بیع می‌گوید: «برقراری حکومت و ایجاد مقدمات دولت اسلامی بر فقیهان عادل از نوع واجب کفایی است... هر یک از فقها بر امور مسلمین ولایت دارند و این ولایت شامل تولی بیت‌المال تا اجرای حدود می‌شود، بلکه اگر حکومت اقتضاء نماید که بر نفوس مسلمین نیز تصرف شود بر آن نیز ولایت، خواهند داشت» (خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۶۲۵-۶۲۶).

ایشان اصولاً معتقد است ولایتی که از آیه شریفه «النبی اولى بالمؤمنین من انفسهم» فهمیده می‌شود، به فقهای اسلامی واگذار شده است و در این خصوص می‌فرماید: «ولایت پیامبر، یعنی «اولی» بودن حضرتش بر مؤمنین نسبت به خودشان، در امور راجع به حکومت و زمامداری، به فقها انتقال می‌یابد» (خمینی، ۱۳۶۵، ص ۵۸).

نکته مهمی که در مورد ولایت بر اموال و نفوس موجب ابهام می‌شود آن است که این نوع از ولایت به معنای دخالت در حوزه خصوصی است، چنین امری چگونه با حقوق مسلم مردم در داشتن آزادی‌های فردی و یا مالکیت خصوصی که هر دو نیز در اسلام محترم شمرده شده است، جمع می‌شود؟

آخوند خراسانی در مورد این اشکال در اعتقاد به چنین ولایتی در خصوص معصومین علیهم‌السلام می‌گوید: «در مورد ولایت امام علیه‌السلام در امور جزئی مربوط به اشخاص مانند فروش منزل و تصرفات دیگر در اموال مردم اشکال وجود دارد زیرا که از طرفی ادله‌ای در شرع دیده می‌شود که چنین امری را مجاز نمی‌شمارد (مانند ادله ۱- عدم نفوذ تصرف در ملک دیگری بدون اجازه او؛ ۲- هیچ مالی حلال نیست مگر با رضایت مالکش؛ ۳- سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر آن بوده است که با اموال مردم همان‌طوری که دیگران با اموال آنان معامله می‌کردند، برخورد می‌کرده است) و از طرف دیگر دلایلی از آیات و روایات حاکی از آن است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امام از مؤمنان بر نفس آنها اولی‌تر است "النبی اولى بالمؤمنین من انفسهم" (آخوند خراسانی، ۱۴۱۱، ص ۹۴).

بدون شک این اشکال در مورد اعتقاد به این نوع از ولایت برای فقها و غیر معصومین به صورت جدی تری مطرح می شود. مسلماً منشأ بسیاری از اختلاف نظرها در مورد اصل پذیرش ولایت مطلقه فقیه نیز می تواند اشکال مذکور باشد.

برخی از فقهای اسلامی به همین دلیل چنین ولایتی را به طور کلی نپذیرفته اند یا آن را مختص به معصومین (ع) شمرده اند. نفی ولایت بر اموال و نفوس به وسیله شیخ انصاری (ره) در کتاب بیع نمونه بارزی از این موارد است که بسیاری این اقدام شیخ را به معنای نفی ولایت مطلقه فقیه دانسته اند؛ مثال های او راجع به ولایت بر اموال و نفوس به مواردی از قبیل تزویج صغیره (شوهر دادن دختران نابالغ) برای اشخاصی غیر از پدر و جد و یا فسخ معامله ای که در آن اختیار فسخ گذاشته شده از طرف مالکی که خود حضور ندارد (انصاری، ۱۴۱۵، ص ۱۵۵)، بیانگر توجه شیخ به اشکال دخالت در حقوق و حوزه خصوصی است.

گفتیمان  
حکومت

سال ششم - شماره  
یازدهم - پاییز و  
زمستان ۱۴۰۱

به نظر می رسد موشکافی این مسئله و واضح شدن آن می تواند موجب ریشه یابی برخی از اختلافات فقهای اسلامی در مورد مهم ترین مسئله فقه سیاسی شیعه یعنی ولایت فقیه عموماً و ولایت مطلقه فقیه خصوصاً شده و گامی در جهت آسیب شناسی آن باشد.

علامه شهید سید محمدباقر صدر در این مورد در مقاله ای با نام «روش آینده اجتهاد» معتقد است هدف اجتهاد، تطبیق تئوری اسلام با زندگی است و این تطبیق در دو حوزه متفاوت از زندگی، صورت می پذیرد:

۱. تطبیق تئوری اسلام در حوزه فردی و رفتارها و تصرفات شخصی؛

۲. تطبیق تئوری اسلام در حوزه اجتماعی و بنای جوامع انسانی و بر اساس آن در ابعاد مختلف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی.

آهنگ اجتهاد در آغاز و در تحلیل نظری، هر دو جنبه را مدنظر داشته است، ولی سیر تاریخی آن در مذهب شیعه، بیشتر به حوزه اول معطوف گردیده، از این رو مجتهد در خلال استنباط، «فرد» مسلمانی را در نظر می گیرد تا آن تئوری را بر رفتارهای او تطبیق دهد. او مدام به دنبال فرد و حل مشکلات اوست. فرد مسلمان و نیازهای او به جای جمعیت مسلمانان و احتیاجاتشان در سازمان دهی زندگی جمعی مورد توجه قرار گرفته،

تصوری از «جامعه» ای که خواستار بنای حیات و روابط آن بر اساس اسلام است ملحوظ نمی‌گردد (ر.ک: صدر، شماره ۱).

به اعتقاد شهید صدر این محدودیت و تنگ‌نگری در هدف، خود معلول شرایط و عوامل تاریخی است؛ چراکه حرکت اجتهادی شیعه از بدو پیدایش، در نتیجه ارتباط حکومت‌های موجود در دوران‌های مختلف و بیشتر مناطق با فقه اهل سنت، در انزوای سیاسی و دور از عرصه‌های اجتماعی به سر می‌برده است. این گوشه‌نشینی سیاسی به تدریج دامنه هدف اجتهاد را نزد شیعه تنگ‌تر کرده و رفته‌رفته، این فکر که عرصه عرض اندام آن در حوزه شخصی است، رسوخ یافته است و بدین صورت، اجتهاد در ذهن فقیه با «فرد» مسلمان و نه «جامعه» گره خورده است (همان).

گرچه شهید صدر در این مقاله روش آینده اجتهاد را به سوی نگرش جامع و کل‌نگر پیش‌بینی می‌کند، اما این مقاله از وضعیت اسف‌باری که بر فقه اسلامی سایه افکنده است خبر می‌دهد؛ وضعیتی که امام خمینی (ره) نیز کاملاً بدان توجه داشته، از آن شدیداً انتقاد می‌کند. ایشان در کتاب ولایت فقیه می‌نویسد:

«برای اینکه کمی معلوم شود فرق میان اسلام و آنچه به‌عنوان اسلام معرفی می‌شود تا چه حد است، شما را توجه می‌دهم به تفاوتی که میان "قرآن" و کتب حدیث، با رساله‌های عملیه هست: قرآن و کتاب‌های حدیث، که منابع احکام و دستورات اسلام است، با رساله‌های عملیه، که توسط مجتهدین عصر و مراجع نوشته می‌شود، از لحاظ جامعیت و اثری که در زندگانی اجتماعی می‌تواند داشته باشد، به کلی تفاوت دارد. نسبت اجتماعیات قرآن با آیات عبادی آن، از نسبت صد به یک هم بیشتر است! از یک دوره کتاب حدیث که حدود پنجاه کتاب است و همه احکام اسلام را دربر دارد، سه چهار کتاب مربوط به عبادات و وظایف انسان نسبت به پروردگار است، مقداری از احکام هم مربوط به اخلاقیات است؛ بقیه همه مربوط به اجتماعیات، اقتصادیات، حقوق، و سیاست و تدبیر جامعه است» (خمینی، ۱۳۸۸، ص ۱۱).

استدلال صاحب‌جواهر در اثبات ولایت مطلقه فقیه نیز انتقاد وی را به نگرش فرد‌گرایانه در اجتهاد نشان می‌دهد. کلام ایشان را قبلاً نقل کردیم و در آنجا که می‌گوید «اگر

ولایت فقیه به طور عام نباشد بسیاری از امور شیعیان به حال خود رها می شود» (نجفی، ج ۲۱، ص ۳۹۷) نشان می دهد که او خود عدم اختلال در امور شیعیان را مدنظر دارد نه مشکلات فردی را. صاحب جواهر به خوبی به تفاوت شیوه اجتهادش با آنانی که ولایت مطلقه فقیه را مورد تردید قرار می دهند اشاره کرده، می گوید: آنها از کلمات معصومین (ع) متوجه نشدند که دلالت بر آن دارد که معصومین (ع) به دنبال برقراری نظم در امور شیعیان در زمان غیبت بوده اند (همان).

اگرچه مقام شامخ و خدمات ارزشمند شخصیت های بزرگی را مانند آخوند خراسانی (ره) که خود در رأس مبارزات سیاسی و مسائل اجتماعی در دوره مشروطه قرار داشت و از این نهضت حمایت می کرد، نباید فراموش کرد، ولی بدون شک، غلبه نگرش فردگرایانه در اجتهاد باعث شده است که درک مفهوم آیاتی چون «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم» در نظر ایشان با مشکلات جدی مواجه شود یا مرحوم شیخ انصاری - که در کتاب قضاء و شهادت، در موارد مختلف، اعتقاد خود را به ولایت مطلقه فقیه ابراز داشته و در توضیح روایت عمر بن حفظه در مورد کلام امام صادق (ع) که می فرماید «فانی قد جعلته علیکم حاکماً» اذعان می دارد که منظور ولایت مطلقه فقیه است - (ر.ک: انصاری، ۱۴۱۵، ص ۴۸ و ۴۹) در کتاب بیع، اثبات ولایت بر اموال و نفوس را مشکل تر از «خرط القتاد» تلقی کند (همان)؛ چراکه با در نظر داشتن تنها فرد و مشکلات آن، اشکال دخالت در حوزه خصوصی بروز خواهد کرد، ولی در نگرشی جامع، هم فرد و هم جامعه، هدف استنباط و اجتهاد می باشند؛ فقیه نه تنها چنین ولایتی را به عنوان حق دخالت در زندگی شخصی و حوزه خصوصی نمی بیند، بلکه آن را وظیفه ای خطیر به منظور اداره امور جامعه که ملازم با اموری از قبیل حفظ نظم، ممانعت از تعدی اشرار داخلی و دشمنان خارجی، تأمین نیازهای جامعه و برقراری عدالت می داند که هیچ یک از این موارد بدون امکان ترجیح مصالح اجتماعی بر منافع شخصی و فردی یعنی «ولایت بر اموال و نفوس» امکان پذیر نیست.

البته نباید از نظر دور داشت که کسانی مانند شیخ انصاری، در اینجا در مقام نفی ولایت مطلقه فقیه نیستند؛ زیرا همان طور که اشاره شد ایشان خود به چنین ولایتی اذعان

دارند؛ ولی نکته مهم آن است که ایشان در کتاب بیع و در جایی که اصولاً در مقام بیان شئون مختلف ولایت فقیه هستند، اصولاً ولایت بر اموال و نفوس را، تنها در مفهوم دخالت در امور شخصی (بدون مصلحتی اجتماعی) گرفته و آن را نفی می‌کند و هیچ اشاره‌ای و توجهی به آنکه این ولایت، ممکن است، بر اساس مصالح جمعی نیز تصور شود و یا آنکه اصولاً ولایت فقیه ممکن است ولایت بر مسائل حکومتی نیز باشد، نکرده است و این امر نمی‌تواند دلیل خاصی به غیر از آنچه شهید صدر به آن اشاره کرده‌اند، باشد.

## ۲-۲. ترجیح مصالح عمومی بر منافع شخصی

از آنچه گذشت روشن شد که مراد قائلین به ولایت بر اموال و نفوس، تعدی به حوزه خصوصی نیست تا اشکال پایمال شدن حقوق افراد مطرح شود، بلکه مراد آنان ترجیح مصالح عمومی بر منافع شخصی در هنگام تعارض است.

پاسخ امام خمینی به مستشکلی که از منظر فردگرایانه خاص خویش، ولایت بر اموال و نفوس را قابل توجیه نمی‌داند و خواستار توضیح در مورد ولایت مطلقه است، شیواترین بیان در تبیین و توضیح اهداف والایی است که قائلین به ولایت مطلقه فقیه نظر دارند. در این سؤال آمده است:

«کلمه ولایت مطلقه در عصر پیامبر اکرم(ص) به این معنا استعمال شده است که اگر رسول اکرم(ص) شخصی را به انجام کاری امر کند، انجام آن حتی اگر از سخت‌ترین کارها هم باشد بر آن فرد واجب است. به طور مثال اگر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به کسی دستور خودکشی بدهند آن فرد باید خود را به قتل برساند. سؤال این است که آیا ولایت فقیه در عصر ما با توجه به اینکه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله معصوم بودند و در این زمان ولی معصوم وجود ندارد به همان معنای عصر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است؟».

امام خمینی در پاسخ می‌گوید:

«مراد از ولایت مطلقه فقیه جامع‌الشرايط این است که دین حنیف اسلام که آخرین دین آسمانی است و تا روز قیامت استمرار دارد دین حکومت و اداره امور جامعه است،

لذا همه طبقات جامعه اسلامی ناگزیر از داشتن ولی امر و حاکم و رهبر هستند تا امت اسلامی را از شر دشمنان اسلام و مسلمین حفظ نماید، و از نظام جامعه اسلامی پاسداری نموده و عدالت را در آن برقرار و از ظلم و تعدی قوی بر ضعیف جلوگیری نماید، و وسائل پیشرفت و شکوفایی فرهنگی، سیاسی و اجتماعی را تأمین کند. این کار در مرحله اجرا ممکن است با مطامع و منافع و آزادی بعضی از اشخاص منافات داشته باشد، حاکم مسلمانان پس از اینکه وظیفه خطیر رهبری را طبق موازین شرعی به عهده گرفت باید در هر مورد که لازم بداند تصمیمات مقتضی بر اساس فقه اسلامی اتخاذ نماید و دستورات لازم را صادر نماید تصمیمات و اختیارات ولی فقیه در مواردی که مربوط به مصالح عمومی اسلام و مسلمین است، در صورت تعارض با اراده و اختیار آحاد مردم بر اختیارات و تصمیمات آحاد امت مقدم و حاکم است و این توضیح مختصری درباره ولایت مطلقه است» (خمینی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۳۶).

گفتار  
حکومت

سال ششم - شماره  
یازدهم - پاییز و  
زمستان ۱۴۰۱

از آنچه گذشت روشن می شود که ولایت بر اموال و نفوس از دیدگاه قائلین به آن، حق حاکمیت خاص و یا حق دخالت در حوزه خصوصی بدون ضابطه و قاعده نبوده و در واقع این اصطلاح فقهی معادل اصطلاح سیاسی «حق انحصاری استفاده از زور» است که ملازم با وجود و یا بقای هر نوع حکومتی است و به عبارت واضح تر، این اصطلاح تنها به معنای حق حکومت است؛ زیرا اصولاً حکومت را به معنای به کارگیری مشروع و انحصاری زور به منظور اجرای مقررات دانسته اند و این ویژگی غیر قابل اجتناب همه انواع حکومت ها (استبدادی یا مردمی) شمرده شده است (عالم، ۱۳۷۳، ص ۱۲۲).

### ۳. مبانی فقهی و کلامی اندیشه سیاسی امام خمینی در مورد حوزه خصوصی

مهم ترین اصول و مبانی اندیشه امام خمینی (ره) درباره حوزه خصوصی، عبارت است از:

۱. باید توجه داشت مشروعیت در اصطلاح سیاسی به معنای مطابق بودن با شریعت نیست، بلکه به معنای مورد پذیرش عامه بودن است.

۱. **اصل توحید:** اصل توحید مهم‌ترین اصل و مبنای همه تفکرات فقهی و سیاسی در نظریات امام خمینی (ره) است. مبانی دیگر در اندیشه ایشان همگی ریشه در این اصل داشته و به این اصل باز می‌گردند. امام (ره) در مورد این اصل می‌گوید: «اصل توحید محتوایی دارد که بر همه شئون جامعه سایه می‌افکند و مبنای انقلاب اسلامی است» (خمینی، ۱۳۷۸، ج ۵، ص ۸۱). بر اساس اعتقاد به توحید، نه تنها خالقیت منحصرأ از آن خدا است، بلکه ولایت نیز به او اختصاص دارد؛ بنابراین از اصل توحید اصول مختلف دیگری منشعب می‌شود که تشکیل‌دهنده اصول دیگر در اندیشه امام (ره) هستند.

۲. **اصل برابری انسان‌ها:** اولین اصلی که می‌توان از اصل توحید اتخاذ کرد اصل برابری است:

«... از همین اصل اعتقادی توحید ما الهام می‌گیریم که همه انسان‌ها در پیشگاه خداوند یکسان‌اند، او خالق همه است و همه مخلوق و بنده او هستند، اصل برابری انسان‌ها و اینکه تنها معیار و قاعده تقوا و پاکی از انحراف و خطاست» (همان، ص ۳۸۸).

۳. **اصل آزادی انسان:** این اصل دیگری است که تبعات توحید و یگانه‌پرستی است. امام خمینی (ره) در مورد اصل آزادی و ارتباط آن با اصل توحید می‌گوید: «ما معتقدیم که خالق و آفریننده جهان و همه عوالم وجود و انسان، تنها ذات مقدس خدای تعالی است که از همه حقایق مطلع است و قادر بر همه چیز است و مالک همه چیز، این اصل به ما می‌آموزد که انسان در برابر ذات اقدس حق، باید تسلیم باشد و از هیچ انسانی نباید اطاعت کند مگر اینکه اطاعت او اطاعت خدا باشد. بر این اساس هیچ انسانی هم حق ندارد انسان‌های دیگر را به تسلیم در برابر خود مجبور کند و ما از این اصل اعتقادی اصل آزادی بشر را می‌آموزیم<sup>۱</sup> که هیچ فردی حق ندارد انسانی و یا جامعه و ملتی را از آزادی محروم کند، برای او قانون وضع کند، رفتار و روابط او را بنا به درک و شناخت خود که

---

۱. تذکر این نکته لازم است که اصل آزادی از دیدگاه امام خمینی (ره) با این اصل در مکاتب غربی و لیبرالیسم تفاوت بنیادین دارد، همان‌گونه که اصل برابری در اینجا با آنچه در مکاتب شرق و غرب مطرح است مغایر است.



بسیار ناقص است و یا بنا بر خواسته‌ها و امیال خود تنظیم نماید» (خمینی، ۱۳۷۸، ج ۵، ص ۳۸۷). بر همین اساس است که امام خمینی (ره) آزادی را جزو حقوق اولیه بشر دانسته (همان، ج ۱۷، ص ۲۶۷-۲۶۸) و اعتقاد به فطری بودن آن دارد (همان، ج ۴، ص ۲۴۴).

۴. **اصل عدم ولایت:** اصل عدم ولایت از جمله دیگر اصول اولیه در مبانی اندیشه امام خمینی (ره) است. این اصل نیز از تبعات و نتایج اعتقاد به اصل توحید است: امام خمینی (ره) در توصیف این اصل می‌گوید: «شکی نیست در این که اصل آن است که حکم و دستور هیچ‌کس بر دیگری نافذ و لازم‌الاجرا نیست... پس آنچه که حکم عقل است آن است که تنها حکم خداوند متعال نافذ است؛ زیرا که او مالک و خالق مردم است و دخالت در این مورد (به‌وسیله مردم) تصرف در ملک و سلطنت خداوند متعال است و او به اقتضای ذات حاکم بر همه خلائق بوده و حکومت غیر او و اعتبار حکم او نیازمند آن است که خداوند او را حاکم کند» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۱۰۰).

از اصولی که تا به حال ذکر شد عدم جواز دخالت در دو حوزه عمومی و خصوصی به‌طور کلی برداشت می‌شود. اصل برابری و اصل عدم ولایت مستلزم عدم جواز مداخله در هر دو حوزه عمومی و خصوصی است و اصل آزادی، آزاد بودن فرد را در هر تصمیمی نسبت به خود و مایملکش را می‌رساند. تنها چیزی که او را در این عرصه محدود می‌کند حاکمیت الهی و ضرورت تبعیت از او به‌عنوان وظیفه دینی و شخصی است و اراده و امر دیگری، اعتبار و نفوذی ندارد. در این مورد تفاوتی بین فقیه و غیر فقیه، حاکم و غیر آن نیست.

#### ۴. تخصیص اصول اولیه به‌وسیله اصل ولایت فقیه

بدیهی است که همه اصول فوق به حالت اولیه خود باقی نمانده و به دلایلی که خواهد آمد اصول اولیه منشعب از اصل توحید به‌وسیله اصل ثانوی «ولایت فقیه» تخصیص خورده‌اند؛ بر اساس نظریه ولایت مطلقه فقیه در زمان غیبت، تصدی امر ولایت به علمای جامع‌الشرایط واگذار شده است (خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۶۵۳)؛ اما باید توجه داشت که این تخصیص تنها شامل مواردی می‌شود که جنبه اجتماعی داشته و مربوط به اداره

امور جامعه است و همان طور که از ماهیت خصوصی بودن حوزه خصوصی پیدا است این حوزه از این قبیل محسوب نمی شود.

امام خمینی در این باره می نویسد: «قبلاً اشاره کردیم اختیاراتی که از جهت ولایت و سلطنت برای پیامبر (ص) و امام (ع) ثابت شده، برای فقیه نیز ثابت است، ولی اگر اختیاراتی از سوی دیگر داشته باشند که مربوط به ریاست و شئون اجتماعی آنان نباشد، نمی توان این گونه ولایت را برای فقیه اثبات کرد. بنابراین، اگر گفتیم معصوم (ع) اختیار دارد همسر کسی را طلاق دهد و یا مال شخصی را بفروشد و یا از او بگیرد بدون آنکه مصلحت عمومی در میان باشد، چنین ولایتی برای فقیه ثابت نیست» (همان، ص ۶۵۳). بدین ترتیب تخصیص اصول اولیه و ولایت فقیه تنها شامل مواردی که از قبیل حوزه عمومی باشند می شود.

## ۵. سیره عملی امام خمینی (ره) و حوزه خصوصی

آنچه گذشت مبانی نظری در اندیشه امام خمینی (ره) بود. عملکرد امام (ره) در دوران تصدی امر ولایت، نشان دهنده اعتقاد راسخ ایشان به اصول ذکر شده در مبانی اندیشه سیاسی اش و اهتمام ایشان به رعایت حوزه خصوصی به وسیله دولت مردان نظام اسلامی است.

فرمان هشت ماده ای ایشان از جمله مهم ترین شواهدی است که نشان دهنده تطبیق مبانی اندیشه امام (ره) با عرصه عمل است. این فرمان در تاریخ ۲۴ آذر ۱۳۶۱ خطاب به کارگزاران حکومتی صادر شده است و در آن با تأکید بر استقلال و حرمت و صیانت از حوزه خصوصی، دولت و مجریان حکومتی موظف به پشتیبانی از آرامش، امنیت خاطر و آسایش مردم در حوزه خصوصی شده اند. امام در بندهای ۴ الی ۷ این پیام، به خوبی و آشکارا هرگونه دخالت دولت و کارگزاران حکومتی را در زندگی خصوصی در غیر مواردی که طرح توطئه ای در کار باشد، ممنوع دانسته اند و حتی کسانی را که به طور اتفاقی متوجه جرمی در این حوزه شده باشند، موظف به کتمان راز مردم کرده و اجازه افشای آن را نمی دهند.

در این فرمان آمده است:

«هیچ کس حق ندارد کسی را بدون حکم قاضی که از روی موازین شرعیه باید باشد توقیف کند یا احضار نماید، هرچند مدت توقیف کم باشد. توقیف یا احضار به عنف جرم است و موجب تعزیر شرعی است.»

هیچ کس حق ندارد در مال کسی چه منقول و چه غیر منقول و در مورد حق کسی دخل و تصرف کند یا توقیف و مصادره نماید مگر به حکم حاکم شرع آن هم پس از بررسی دقیق و ثبوت حکم از نظر شرعی.

هیچ کس حق ندارد به خانه یا مغازه و یا محل کار کسی بدون اذن صاحب آنها وارد شود یا کسی را جلب کند یا به نام کشف جرم یا ارتکاب گناه تعقیب و مراقبت نماید و یا نسبت به فردی اهانت نموده ...، تمام اینها جرم (و) گناه است، و مرتکبین هر یک از امور فوق، مجرم و مستحق تعزیر شرعی هستند و بعضی از آنها موجب حد شرعی می باشد.

آنچه ذکر شده و ممنوع اعلام شد، در غیر مواردی است که در رابطه با توطئه‌ها و گروه‌های مخالف اسلام و نظام جمهوری اسلامی است که در خانه‌های امن و تیمی برای براندازی جمهوری اسلامی و ترور شخصیت‌های مجاهد و مردم بی‌گناه کوچک و بازار و برای نقشه‌های خراب‌کاری و افساد فی الارض اجتماع می‌کنند...

مؤکداً تذکر داده می‌شود که اگر برای کشف خانه‌های تیمی و مراکز جاسوسی و افساد علیه نظام جمهوری اسلامی از روی خطا و اشتباه به منزل شخصی یا محل کار کسی وارد شدند و در آنجا با آلت لهو یا آلات قمار و فحشا و سایر جهات انحرافی مثل مواد مخدره برخورد کردند، حق ندارند آن را پیش دیگران افشاء کنند، چراکه اشاعه فحشا از بزرگ‌ترین گناهان کبیره است و هیچ کس حق ندارد هتک حرمت مسلمان و تعدی از ضوابط شرعیه نماید» (خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۷، ص ۱۴۰-۱۴۱).

این فرمان به خوبی اعتقاد امام خمینی به محدود بودن حوزه قدرت دولت به حریم عمومی و احترام به حوزه خصوصی را می‌رساند. نکته قابل توجه دیگر این فرمان آن است که درعین حال که امام (ره) مأموران دولتی را در موارد مذکور از افشای جرم و گناهان حتی برای یک نفر منع کرده است، آنان را مکلف به اجرای فریضه نهی از منکر می‌داند و بدین

ترتیب حتی زمانی که جرمی که در حوزه خصوصی افراد اتفاق افتاده به وسیله مأموران حکومتی کشف شود، نقشی برای دخالت دولتی قائل نشده و به آن مسئله کاملاً جنبه فردی و خصوصی می‌بخشد... (ر.ک: خمینی، ۱۳۹۱، ج ۲، ص ۶۳۲).

امام خمینی (ره) در مورد بخش‌های دیگر حوزه خصوصی و مسائلی از قبیل مطبوعات اظهار می‌دارند که مطبوعات مادام که توطئه نکرده و به حال کشور مضر نباشند از آزادی برخوردار هستند (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۵، ص ۴۱۶، ج ۷، ص ۳۷۷).

اهتمام امام (ره) نسبت به رعایت حوزه خصوصی به صدور فرمان هشت ماده‌ای و پیگیری‌های پس از آن برای به اجرا درآمدن آن و یا برخی از بیاناتی که ذکر شد خلاصه نمی‌شود، بلکه این مسئله در زمان حیات پربار امام (ره) به صورت نهادینه درآمده و به عنوان اصولی پایدار و لازم‌الاجرا در قانون اساسی جمهوری اسلامی گنجانیده شده است؛ لذا قانون اساسی جمهوری اسلامی دلیل دیگر بر به رسمیت شناختن حوزه خصوصی و رعایت آن در نظریه ولایت مطلقه فقیه است. این قانون که بدون شک متأثر از این نظریه است و به امضا و تأیید امام (ره) رسیده، در اصول مختلفی رعایت حوزه خصوصی را مورد تأکید قرار می‌دهد. در بخشی از این قانون آمده است:

«حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است مگر در مواردی که قانون تجویز کند» (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل ۲۲).

در بخش دیگر تفتیش عقاید ممنوع شمرده شده و تعرض و مواخذه افراد به صرف داشتن عقیده نفی شده است (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل ۲۳).

همچنین در این قانون هرگونه تجسس و استراق سمع به جز از مواردی که به حکم قانون باشد، ممنوع شده است: «بازرسی و نرساندن نامه‌ها، ضبط و فاش کردن مکالمات تلفنی، افشای مخبرات تلگرافی و تلکس، سانسور، عدم مخابره و نرساندن آنها، استراق سمع و هرگونه تجسس ممنوع است مگر به حکم قانون» (همان، اصل ۲۵).

از نظر این قانون نشریات و مطبوعات مادام که در مبانی اسلام و یا حقوق عمومی خللی ایجاد نکرده باشند آزادند و ... (همان، اصل ۲۶).

## نتیجه‌گیری

حفظ کرامت انسانی در هر نظام سیاسی منوط بر حفظ حوزه خصوصی و احترام به حقوق فردی در این حوزه است. این حوزه در نظریه ولایت مطلقه فقیه در اندیشه سیاسی امام خمینی (ره) کاملاً به رسمیت شناخته شده. اگرچه از نظر علمای اسلامی و خصوصاً امام (ره) قوانین و احکام اسلامی دایره بسیار وسیعی دارد که شامل شئون مادی، معنوی، عمومی و خصوصی می‌شود، ولی بسیاری از این احکام مربوط به احکام شخصی است که خارج از حدود و حوزه قدرت ولی فقیه و حاکم اسلامی است. قلمرو فعالیت ولی فقیه محدود به احکام اجتماعی اسلام می‌شود. مبانی و اصول فقهی-کلامی اندیشه سیاسی امام (ره) از جمله اصول منشعب از اصل توحید، یعنی اصل آزادی، اصل برابری انسان‌ها و اصل عدم ولایت که تنها در حوزه عمومی به وسیله اصل ولایت فقیه تخصیص خورده‌اند، سیره عملی و فرمان هشت ماده‌ای و مواد مختلفی از قانون اساسی که مبتنی بر نظریه ولایت مطلقه فقیه است، مهم‌ترین دلایلی بود که ذکر شد. بنابراین ولایت مطلقه‌ای که امام خمینی (ره) خود ترسیم کرده، چیزی جز آنچه در کتاب البیع و کتاب حکومت اسلامی خویش آورده است، نمی‌باشد؛ چراکه قلمرو تصرفات آن را محدود به رعایت «مصلح کشور و اسلام» دانسته‌اند و این به معنای پذیرش همان دو قیدی است که در کتاب البیع برای ولایت مطلقه بیان کرده‌اند و این دلایل در جهت مردود دانستن دیدگاه‌هایی است که بین ولایت مطلقه فقیه و حکومت مطلقه خلط کردند و دلیلی است بر اینکه این نظریه پردازان معنای ولایت فقیه را نفهمیدند.

## منابع

قرآن مجید.

انصاری، شیخ مرتضی، (۱۴۱۵ق)، *القضاء والشهادات*، چاپ اول، قم: مطبعة الباقری.  
براتعلی پور، مهدی، (۱۳۷۸)، *حوزه عمومی در ایران پس از انقلاب اسلام*، پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه باقرالعلوم.

جعفرپیشه، مصطفی، (۱۳۸۰)، *پیشینه نظریه ولایت فقیه*، قم: مرکز تحقیقات علمی - قم: دبیرخانه مجلس خبرگان.

جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۸)، *ولایت فقیه، ولایت فقاهت و عدالت*، قم: مرکز نشر اسراء.

حائری یزدی، مهدی، (۱۹۹۵م)، *حکمت و حکومت*، تهران: انتشارات شادی.

خراسانی، محمدکاظم، (۱۴۱۱ق)، *کفایة الاصول*، چاپ اول، بیروت: مؤسسة آل البيت.

خمینی (امام)، سید روح الله، (۱۳۷۵)، *تحریر الوسیله*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).

\_\_\_\_\_، (۱۳۷۸)، *صحیفه امام*، ج ۲-۵-۷-۱۷، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).

\_\_\_\_\_، (۱۳۸۸)، *وصیت نامه سیاسی-الهی امام خمینی (ره)*، چاپ بیست و نهم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).

\_\_\_\_\_، (۱۳۱۸ق)، *المکاسب المحترمة*، قم: المطبعة المعلمیة.

\_\_\_\_\_، (۱۳۸۵)، *مناهج الوصول الی علم اصول*، چاپ اول، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).

\_\_\_\_\_، (۱۳۷۹)، *کتاب البیع*، جلد ۲، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).

\_\_\_\_\_، (۱۳۶۵)، *ولایت فقیه*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).

\_\_\_\_\_، (۱۳۶۹) *شئون و اختیارات ولی فقیه*، ترجمه بحث ولایت فقیه از «کتاب البیع»، چاپ اول، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

راغب اصفهانی، ابی القاسم حسین بن محمد، (۱۴۰۴ق)، *المفردات لالفاظ القرآن الکریم*، چاپ دوم، تهران: دفتر نشر کتاب.

شریف رضی، محمدبن حسین، (۱۳۷۹)، *نهج البلاغه*، ترجمه محمد دشتی، قم: مشهور.

دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷)، لغت‌نامه دهخدا، ج ۲، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

سبزواری، سید عبدالاعلی، (۱۳۸۸)، مذهب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام، جلد ۱۶، قم: دارالتفسیر.

صدر، سید محمدباقر، «روش آینده اجتهاد»، فقه اهل بیت (فارسی)، شماره ۱.

عالم، عبدالرحمن، (۱۳۷۳)، بنیادهای علم سیاست، چاپ هفتم، تهران: نشر نی.

فیروزآبادی، محمدبن یعقوب، (۱۴۱۵ق)، قاموس المحيط، بیروت: دارالکتب العلمیه.

فیومی، احمدبن محمد، (۱۳۷۲)، مصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، قم: دارالهجرة.

قراملکی، احد فرامرز، (۱۳۸۳)، اصول و فنون پژوهش در گستره دین پژوهی، قم: انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۸.

قزوینی رازی، احمد، (۱۳۹۹ق)، معجم مقاییس اللغة، دارالفکر.

کلدیور، محسن، (۱۳۷۹)، دغدغه‌های حکومت دینی، تهران: نشر نی.

منتظری، حسینعلی، (۱۳۶۷)، مبانی فقهی حکومت اسلامی، تهران: کیهان.

مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۸)، بحوث فقهیه هامه، قم: نشر امیرالمؤمنین.

میرموسوی، علی، (۱۳۸۴)، اسلام، سنت، دولت مدرن، نوسازی دولت و تحول در اندیشه معاصر، تهران: نشر نی.

مرتضی زبیدی، محمدبن محمد، (۱۳۸۵ق)، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت: دارالهدایه.

معین، محمد، (۱۳۸۶)، فرهنگ معین، تهران: زرین.

مسلمی زاده، طاهره، (۱۳۹۱)، رساله توضیح المسائل محشی امام خمینی (شش مرجع) شامل

آخرین فتاوی آیات عظام: حضرت امام خمینی قدس سره، حضرت آیت الله خامنه‌ای، آیت الله

محمدتقی بهجت، ...، قم، هاتف

نجفی، محمدحسن، (بی تا)، جواهر الکلام، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

هایرماس، یورگن، (۱۳۷۸)، نقد در حوزه عمومی، ترجمه: حسین بشیریه، چاپ دوم، تهران: نشر نی.